

# علم حضوری و فراروی

## از سوپژکتیویسم

اسماعیل سعادت‌ی خمسه\*

دکتری فلسفه از دانشگاه تهران

### چکیده

علم حضوری نظریه خاصی در باب علم است که در فلسفه اسلامی و بخصوص در فلسفه صدرایی بخوبی پرورده شده و آثار معرفتشناختی آن آشکار گشته است. علم حضوری بدون اصالت وجود قابل دفاع نیست. براساس فلسفه صدرایی علم عین وجود است نه چیزی عارض یا اضافه بر آن. از اینرو، مراتب مختلف وجود دارای مراتب خاصی از علم و آگاهی هستند. در این میان، انسان علاوه بر وجود خود بر قوای نفسانی و معلومات خود نیز علم حضوری دارد. از آنجا که علم حضوری آغازگاه علم انسان است و پس از آنستکه مفهوم‌سازی و علم حصولی شروع میشود، لذا بمدد این نظریه میتوان نقص و خطای اصلی ایده آلیسم، سولپسیسم، شکاکیت و نهایتاً سوپژکتیویسم را آشکار کرد و از آنها فراتر رفت. در این مقاله سعی میشود ضمن معرفی اجمالی نظریه علم حضوری بر توانایی آن در فراروی از اقسام مختلف سوپژکتیویسم استدلال شود.

### کلیدواژگان

علم حضوری  
سوپژکتیویسم  
علم حصولی  
اصالت وجود

### مقدمه

یکی از نقاط قوت فلسفه صدرایی تحلیل دقیقی است که در آن فلسفه از ماهیت یا عبارت دقیقتر از نحوه وجود علم بعمل می‌آید. بدون شناخت هویت خود علم – با توجه به اینکه علم در فلسفه صدرایی فوق مقوله بوده و از امور ماهوی بشمار نمی‌آید – نمیتوان تبیین دقیق و درستی از مطابقت یا عدم مطابقت علم با معلوم ارائه داد. بحث از ماهیت علم بتنهایی برای حل مسائل حیرت‌آوری که فلاسفه را بزحمت و سختی انداخته است کافی نیست، بلکه هستی و حقیقت علم موضوع مهمتری است که بدون پرداختن به آن نمیتوان در حوزه معرفتشناسی به آراء متین و محکمی دست یافت.

وقتی به چیزی علم پیدا میکنیم پای سه امر در میان است: علم، عالم، معلوم. در فلسفه اسلامی، برخلاف نظر اکثر فیلسوفان غربی، نحوه ارتباط علم و معلوم به دو صورت تصویر میشود و عقلاً نیز نمیتوان صورت سوم جز این دو را تصور کرد. به این معناکه یا علم و معلوم یک واقعیت بیشتر نیستند و ثنویت آنها صرفاً در حوزه مفاهیم است، یا علم و معلوم دو واقعیت مغایرند. اولی را اصطلاحاً علم حضوری

\* . Email: ES Khamseh@ yahoo.com

## ■ بیان سوم، وقتی

میگوییم به چیزی علم داریم

معلوم ما یا وجود است، یا مفهوم یا

ماهیت. اگر معلوم مورد نظر وجود باشد

علم ما حضوری است ولی اگر معلوم ما

مفهوم یا ماهیت ذهنی از حیث جنبه

حکایی آن باشد علم به آن را

علم حصولی میگویند.

معلوم ما مفهوم یا ماهیت ذهنی از حیث جنبه حکایی

آن باشد علم به آن را علم حصولی میگویند.

باید توجه داشت که در علم حصولی نیز آنچه

مستقیماً و بیواسطه معلوم ما قرار میگیرد و به آن معلوم

بالذات میگویند در حیطه نفس حضور دارد، و بنابراین

علم به آن نیز از سنخ علم حضوری است. از اینرو

ملاصدرا تأکید میکند که علم حقیقی چیزی جز

علم حضوری نیست.

فالعالم الحضوری هو اتم صنفی العلم، بل العلم

فی الحقیقة لیس الا هو!

نکته دقیقتر اینکه براساس دو اصل اصالت وجود

و تشکیک در حقیقت وجود، دیگر نمیتوان علم را

قسمی از وجود دانست، بلکه در حقیقت علم و وجود

مساوق یکدیگرند. این لازمه اصالت وجود است و

نمیتوان از آن طفره رفت. علم که یکی از کمالات وجود

است با تمام مراتب قوی و ضعیف وجود همراه است.

هرجا وجود هست مرتبه و درجه‌یی از شعور و آگاهی

نیز در کار خواهد بود. از اینرو میتوان گفت سراسر

هستی را شعور و آگاهی فرا گرفته است. تفاوت در

قوت و ضعف وجود است. وجودات مادی مرتبه‌یی

بسیار ضعیف هستند که شعور و حضور آنها متناسب

با مرتبه وجودی آنهاست. براین اساس، علم نداشتن

آنها امری نسبی بوده و بدین معناست که علم آنها در

قیاس با علم و آگاهی مثلاً انسان بسیار ضعیف و

مبهم است.

علم حضوری نظریه و تعلیمی است که در فلسفه

صدرایی بخوبی پرورده شده و این امکان را به فلسفه

پژوهان معاصر داده است تا با استفاده از آن کثراره‌های

۱. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، باشراف آیت‌الله سیدمحمد  
خامنه‌ای، بتصحیح دکتر محمد ذبیحی و دکتر جعفر شاه‌نظری،  
تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۳۵.

.....  
میانمند و دومی را علم حصولی گویند. روشن است  
که در علم حضوری، با توجه به تعریفی که از آن  
میشود، اساساً مسئله انطباق علم بر معلوم مطرح  
نمیشود، زیرا در علم حضوری این دو یک واقعیت  
بیشتر نیستند، در حالی که انطباق منوط به نوعی  
دوگانگی است. در علم حصولی که واقعیت علم غیر  
از واقعیت معلوم است مسئله مطابقت قابل طرح  
است.

عبارت دیگر، در علم حصولی آنچه در خارج  
موجود است نزد نفس حاضر نیست، بلکه نفس با  
صورت یا مفهوم یا ماهیت آنچه در خارج موجود  
است ارتباط دارد نه با واقعیت آن. از اینرو، اگر علم را  
به حصول صورت ناشی از شی نزد مدرک تعریف  
کنیم، مراد علم حصولی است. ولی اگر بگوییم علم  
عبارت است از حضور صورت ناشی از شی نزد  
مدرک، منظور علم حضوری است که عین معلوم  
بوده و بیانگر حضور واقعیت خارجی نزد نفس است.

بیان سوم، وقتی میگوییم به چیزی علم داریم  
معلوم ما یا وجود است، یا مفهوم یا ماهیت. اگر معلوم  
مورد نظر وجود باشد علم ما حضوری است ولی اگر

اقسام مختلف سوپژکتیویسم<sup>۲</sup> را کشف و آشکار کرده و راه حل قابل دفاعی برای یکی از مهمترین یا شاید مهمترین مسئله معرفتی در دست داشته باشند.

### اقسام علم حضوری

علم حضوری از یک حیث در تحلیل عقلی و مسامحتاً با توجه به متعلق آن به پنج قسم تقسیم میشود، که عبارتند از: الف) علم مجرد به ذات خود؛ این قسم علم حضوری مورد اتفاق جمهور حکمای اسلامی است. یکی از قویترین براهین اثبات تجرد نفس براساس همین قسم از علم حضوری تنظیم میشود.

ب) علم نفس به شئون خود: تحت این عنوان اولاً، تفاوت میان معلوم بالذات و معلوم بالعرض، از یکسو، و حضوری بودن اولی و حصولی بودن دومی، از سوی دیگر، بررسی و آشکار میشود؛ ثانیاً، علم نفس به افعال و انفعالات علم حضوری محسوب شده و شواهد و براهینی بر آن اقامه میگردد؛ ثالثاً، به پنج وجه یا پنج دلیل اثبات میشود که علم نفس به قوا و نیروهای خود از سنخ علم حضوری است.

ج) علم علت به معلول: بعد از اثبات حضوری بودن علم علت به معلول آشکار میشود که علم خداوند به مخلوقات حضوری است نه حصولی. البته درباره نحوه علم حضوری خداوند به مادیات اختلاف نظر وجود دارد و ملاصدرا در برخی عبارات، بر خلاف شیخ اشراق، معتقد است حضور در شأن ماده نیست.

الماده و المادیات لا حضور لها فی نفسه و لا لشیء بحسب ذلك الوجود.<sup>۲</sup>

د) علم معلول به علت خود: علم حضوری معلول به علت خود اشکالاتی از قبیل عدم آگاهی جمعی

### ■ درباره

### نحوه علم حضوری

#### خداوند به مادیات اختلاف نظر

وجود دارد و ملاصدرا در برخی عبارات،

بر خلاف شیخ اشراق، معتقد است

#### حضور در شأن ماده

نیست.

از انسانها به خداوند را پیش می آورد، که ملاصدرا و حکمای صدرایی به آنها پاسخ داده اند. علامه طباطبایی معتقد است علم هر معلولی به آن حیثیتی از علت تعلق میگیرد که وجود معلول از آن حیث صادر شده است، نه به تمام حیثیات علت.

ولا ینال من العلم لها الا ما یسعه من وجوده، و الحمل بینهما حمل العله علی المعلول متقوماً بالعله و الحمل ایضاً نوع من حمل الحقیقة و

الرقیقة.<sup>۴</sup>

ه) علم معالیل هم رتبه به یکدیگر.

### علم حضوری و تجرد نفس

اگر به ویژگیهای علم حضوری توجه کنیم تردیدی در حضوری بودن علم نفس به خود باقی نمیماند. با

#### 2. subjectivism

۳. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، باشراف آیت الله سید محمد خامنه ای، بتصحیح دکتر احمد احمدی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۶، ص ۴۳۴.

۴. طباطبایی، محمدحسین، نهاية الحکمة، تحقیق و تعلیق: عباسعلی زارعی سبزواری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰، ص ۳۰۰.

## ■ بوعلی

بحث خود را درباره انسان

معلق در فضا بعنوان شاهد و تنبیهی

بر علم حضوری نفس به خود ذکر میکند.

شیخ اشراق با نقل خلسه عارفانه‌یی که

طی آن با ارسطو ملاقات میکند، دو

برهان بر حضوری بودن علم ذات

به ذات ارائه داده است.

صورت ذهنی حتی اگر مقید به صورتهای کلی بشمار می‌شود، گرچه تخصص می‌یابد ولی از کلیت نمی‌افتد و ذاتاً از مطابقت با کثیر ابایی ندارد. همچنین ادراک نسبت به بدن و وهم و خیالش بدون واسطه صورت مرتسمه در نفس است. زیرا از آنجا که صور مرتسم در نفس کلیدند، لازم می‌آید نفس بدن کلی را حرکت داده و قوای کلی را بکار گیرد، در حالیکه چنین نیست.<sup>۵</sup>

حد وسط یکی از دو برهان فرق بین غیبت و شهادت است و در دیگری امتیاز بین کلیت و شخصیت. به این معنا که من خودم را حاضر می‌یابم ولی مفهوم «من» غایب است. همچنین خودم را شخص می‌یابم اما مفهوم «من» کلی است. بنابراین علم من به خودم حضوری است نه حصولی.

### مراتب آگاهی متناسب با مراتب وجود

وقتی اصالت وجود بدرستی درک و تصور شود وحدت وجود نیز پذیرفته خواهد شد. به این معنی که اصالت وجود و وحدت وجود به حقیقت واحدی اشاره میکنند. از سوی دیگر، اگر اصالت وجود و تشکیک در حقیقت (یا مظاهر) وجود بدرستی تصور شود،

۵. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۱۷۲.

وجود آشکار و وجدانی بودن علم حضوری نفس به خود، بوعلی و شیخ اشراق در صدد اثبات نظری این قسم علم حضوری برآمده‌اند. بوعلی بحث خود را درباره انسان معلق در فضا بعنوان شاهد و تنبیهی بر این واقعیت ذکر میکند. شیخ اشراق با نقل خلسه عارفانه‌یی که طی آن با ارسطو ملاقات میکند، دو برهان بر حضوری بودن علم ذات به ذات ارائه داده است. یکی از این دو برهان بر اساس تمایز میان ویژگیهای کلیت و شخصیت است و دیگری بر پایه تمایز میان غیبت و شهادت.

شیخ اشراق توضیح میدهد که در علم و آگاهی شخصیمان به حقیقت و هستی نفس، درک و شناخت هیچ مفهومی از مفاهیم ماهوی نفس نقشی ندارد. آنجا که گفته میشود نفس جوهر است سخن از ماهیت نفس است. مفهوم جوهر ذاتی این ماهیت است و ماهیت جوهر با علم حصولی قابل درک است نه با علم حضوری. زیرا چیزی که در علم حضوری با آن مواجه میشویم ماهیت نفس نیست بلکه هویت بسیط نفس است، که نه جوهر است نه عرض.

ملاصدرا در کتاب المبدأ و المعاد این دو برهان شیخ اشراق را بیان کوتاه و رسا ذکر کرده است. او با توجه به ویژگی شخصی بودن علم به من یا نفس یا خویش، حضوری بودن علم به ذات و علم به بدن و وهم و خیال و سایر قوا را نتیجه میگیرد.

نفس از ذات خود غایب نیست، و ادراک ذاتش چیزی بر ذاتش اضافه نمیکند. در غیر اینصورت به ذاتش با تعبیر «انا» یا «من» اشاره نمیکرد. زیرا هر صورتی که زائد بر نفس باشد، ولو قائم بر آن باشد، بالنسبه به نفس، او خواهد بود نه «من».

همچنین اگر نفس از ذات خود غایب بود ادراک ذاتش بواسطه صورت جزئی یا شخصی نبود. زیرا هر

شک و تردیدی نمیتوان کرد که: اولاً، هر آنچه احساس میشود یا در قلمرو خیال و عقل قرار میگیرد، بهره‌ی از وجود دارد. چیزی را نمیتوان حس کرد یا در خیال آورد یا تعقل کرد مگر آنکه در عین حال بپذیریم آن چیز مرتبه‌ی از وجود را بخود اختصاص داده است. ثانیاً، چون اصالت و منشئیت اثر از آن وجود است، پس هرگونه کمالی که تصور شود ریشه در وجود داشته و قابل تحویل به آن است. بعبارت دیگر، کمالاتی مثل علم و قدرت و حیات از ظهورات و آثار وجودند، زیرا وقتی اصالت وجود پذیرفته شد ناگزیر باید پذیرفت که هرگونه آثار کمالی ظاهر در موجودات نیز چیزی جز ظهور کمالات آن مرتبه از وجود نیست. بعلاوه، چون وجود حقیقتی واحد و مشکک است، کمالات وجود در همه مراتب آن وجود حضور دارد. به این معنا که هر قدر مرتبه وجودی قوی و شدید باشد ظهور کمالات وجود در مراتب پایینتر و ضعیفتر وجود ضعیفتر و ناقصتر خواهد بود. علم نیز بعنوان یکی از کمالات وجود باید در همه مراتب وجود حضور و ظهور داشته باشد، با این تفاوت که در مراتب برتر دارای قوت و شدت بیشتر بوده و در مراتب پایینتر و پستتر ظهور ضعیفتری خواهد داشت. بنابراین میتوان گفت همه مراتب وجود متناسب با مرتبه خود دارای علم، قدرت، شعور، حیات و دیگر صفات کمالی هستند. صدرالمتألهین از این هم فراتر می‌رود و میگوید وجود مطلقاً عین علم و شعور است.

ان الوجود مطلقاً عین العلم والشعور مطلقاً و لهذا ذهب العارفون الالهیون الی ان الموجودات عارفة برّها ساجدة لها.<sup>۶</sup>

در هر حال، براساس اصالت وجود و تشکیک در حقیقت وجود باید پذیرفت که مدار و مناط عالمیت و معلومیت تأکد و شدت وجود است. مناط عدم

عالمیت و معلومیت نیز ضعف وجود است. بنابراین هر مقدار وجود از نظر تحصل و فعلیت شدیدتر باشد میزان عالمیت و معلومیت آن بیشتر خواهد بود. بالعکس، هراندازه وجود ضعیفتر باشد، به همان اندازه از عالمیت و معلومیت آن کاسته خواهد شد. پس نمیتوان مرتبه‌ی از وجود را نشان داد که بتوان صفت عالمیت و معلومیت را از آن نفی کرد، زیرا این دو صفت از ظهورات وجود یا، بتعبیر ملاصدرا، عین وجود است و هر مرتبه‌ی از وجود متناسب با شدت و ضعف خود بهره‌ی از آن دارد.

مرحوم علامه طباطبایی درباره علم موجودات مادی می‌گویند:

گرچه موجودات مادی که در بستر حرکت هستند، از جهت حرکت قطعی و سیلان تدریجی که دارند آغاز و انجامشان از یکدیگر گسیخته است، ولی از جهت حرکت توسطیه، اجزاء آنها وجود جمعی دارند و همین وحدت و انسجام باعث حضور اینهاست، و در نتیجه باعث حضور و شعور و علم اینها خواهد بود. بنابراین هر موجودی عالم و علم است.<sup>۷</sup>

ملاصدرا هنگام بحث از صفات حق تعالی برحضور اشیا و حوادث مادی نزد خداوند اشاره کرده، تصریح میکند که کلیه موجودات نسبت به حق تعالی فعلیت صرف و حضور محض غیرزمانی و غیره مکانیند. زیرا زمان سیال و مکان انقسام‌پذیر در قیاس با حق تعالی مثل آن و نقطه هستند. وی در ادامه تأکید میکند که حق تعالی با همه حروف و کلمات، یعنی موجودات، نسبت واحد غیرزمانی دارد که همان

۶. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۱۹۱.

۷. جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، تهران:

الزهرا، ۱۳۶۸، ص ۲۰-۱۹.



احاطه اشراقی قیومی است.

فوجب أن يكون لجميع الموجودات بالنسبة إليه تعالى فعلية صرفة و حضور محض... بل يكون نسبه احاطته الاشراقية القیومیة الى جميع الحروف والكمالت العينية نسبة واحدة غير زمانية.<sup>۸</sup>

معلومات حق تعالی اموری نیستند که در برابر او وجود مستقلى داشته باشند، تا بعد نسبتی مقولى میان آنها و خداوند برقرار شود، بلکه معلومات حق تعالی که همان موجودات عینی باشند صادر از او هستند. بنابراین نمیتوان موجودات را ابژه یا متعلق علم الهی دانست. آنها نسبت به حق تعالی مصدر و هستند نه ابژه و برابر ایستا. از اینرو میتوان گفت، علم خداوند به موجودات و ماسوا بواسطه تصور و تفکر مفهومی نیست. اساساً تفکر مفهومی نشانه ضعف مرتبه وجودی انسان است. مرتبه عالی علم همان علم حضوری است. این علم در انسانها منشاء علم حصولی و مفهومی میشود، که حاکی از ضعف مرتبه وجودی انسان نسبت به مجردات و خداوند است.

ملاصدرا این نکته را در فقره دیگری مورد تأکید صریح قرار داده و نفی شهود عینی اشیا توسط حق تعالی را عین سخافت می‌شمارد. زیرا جميع موجودات صادر و فائض از او بوده و او مبداء کلیه موجودات، اعم از عقلی و حسی و ذهنی است. بعلاوه، فیضان موجودات از او ملازم و توأم با انکشاف آنها نزد اوست، که عالیتین نوع علم حضوری و شهودی است.<sup>۹</sup>

در فقره دیگر باز بر این نکته تأکید میشود که گرچه اشیا ذاتاً و در قیاس با یکدیگر متغیر بوده و نزدیکدیگر حضور ندارند، ولی نسبت به مراتب عالی وجود، یعنی مجردات و بالاتر از آنها خود حق تعالی، بیکسان

حضور دارند.

هذه الاشياء و ان كانت فى ذواتها و بقياس بعضها الى بعض متغیرة، لكنّها بالنسبة الى العوالی، و ما هو أعلى منها فى درجة واحدة فى الحضور.<sup>۱۰</sup>

فقرات مذکور و تأکید بلیغ ملاصدرا بر اینکه نفی شهود عینی موجودات کائن و ابداعات توسط حق تعالی نهایت سخافت و کودنی است، چند شاهد متنی هستند برای تأیید بر اینکه از نظر ملاصدرا خداوند به جميع موجودات، اعم از مادی و مجرد، علم حضوری دارد؛ زیرا جميع موجودات از او فیضان یافته‌اند و فیضان یافتن از او عین انکشاف و حضور نزد اوست. «و فیضانها عنه لا ینفک عن انکشافها لدیه».<sup>۱۱</sup>

### علم حضوری نفس به قوای خود

ملاصدرا حوزه علم حضوری را بوسعت معلومات انسان، اعم از حسی و خیالی و عقل میداند. به این معنی که، نه تنها علم انسان به ذات خود حضوری است، بلکه انسان به قوا و صورتهای ذهنی و خیالی و بدن خود نیز علم حضوری دارد. عبارت صریحتر و دقیقتر، علم حقیقی همان علم حضوری است و علم حصولی نوعی اعتبار است که انسان در بدو امر میکند. وقتی ویژگی و مراحل علم انسان به امور مختلف بدقت تحلیل و اشکافی شود و فرق میان معلوم بالذات و معلوم بالعرض مشخص گردد، معلوم میشود که هر آنچه مستقیماً مورد ادراک انسان قرار میگیرد و معلوم بالذات او محسوب

۸. ملاصدرا، المبداء و المعاد، ص ۱۹۲.

۹. همان، ص ۱۷۰.

۱۰. همان، ص ۱۷۱.

۱۱. همان، ص ۱۷۰.

میشود، نزدوی حضور دارد. این مطلب حقیقت بسیار مهمی را بیان میکند، حقیقتی که با تأمل دقیق در می‌یابیم صحت و درستی آن قریب به بداهت است.

یکی از براهین ملاصدرا بر حضوری بودن علم نفس به قوای خود، که آن را عرضی مینامد، بر پایه تحلیل نحوه بکارگیری قوا و آلات توسط نفس و علم نفس به آنها اقامه میشود؛ بدین شرح که: نفس در ابتدای پیدایش خود فاقد هرگونه علمی است، نه دارای علم تصوری است و نه علم تصدیقی به چیزی دارد. این نکته هم روشن است که بکارگیری قوا و آلات توسط نفس فعل اختیاری است نه فعل طبیعی. نفس برای فهمیدن چیزی یا انجام کاری لازم است این قوا و آلات را استخدام کند. بکارگیری آلات و قوا فرع بر علم به آنهاست. اگر نفس، مثلاً به حواس ظاهری خود علم نداشته باشد نمیتواند آنها را بکارگیرد. حال نکته مهم اینست که علم نفس به قوا و آلات و حواس خود نمیتواند علم حصولی ناشی از صورتهای ذهنی باشد، زیرا برای کسب آن علم حصولی لازم است نفس قوا و آلات را بکارگیرد و بکارگیری اینها فرع بر علم به خود این قوا و آلات است. پس ابتدا باید از راه بکارگیری آلات صورت ذهنی آنها را بفهمد تا بتواند آنها را استخدام و اعمال کند.<sup>۱۳</sup>

بعبارت دیگر، بکارگیری این قوا و آلات متوقف بر علم حصولی به آنهاست. علم حصولی به آنها نیز متوقف بر بکارگیری آنهاست، و این دور باطل است. نمیتوان گفت نفس بر ای استعمال این قوا و آلات، قوا و آلات دیگری را بکار میگیرد، زیرا در باره آن قوا و آلات اولی نیز همین حکم جاری است. یعنی بکارگیری آنها و علم حصولی به آنها نیز نیازمند بکارگیری آلات دیگر و علم حصولی دیگری خواهد بود؛ و همینطور الی آخر که تسلسل لازم می‌آید. از آنجاکه دور و تسلسل باطل است

### ■ ملاصدرا

#### باتوجه به ویژگی

شخصی بودن علم به من یا نفس  
یا خویش، حضوری بودن علم به ذات  
و علم به بدن و وهم و خیال و سایر  
قوا را نتیجه میگیرد.

نتیجه میشود که علم نفس به این آلات علم حضوری است نه علم حصولی.

خلاصه اینکه، اولاً، نفس این قوا و آلات را استعمال میکند. ثانیاً، استعمال این آلات توسط نفس کاری اختیاری است نه طبیعی. ثالثاً هر فعل اختیاری مسبوق به علم و آگاهی است. رابعاً علم دو قسم بیشتر نیست، یا حصولی است یا حضوری. خامساً، چون دور و تسلسل باطل است علم حصولی در اینجا محال است. بنابراین نتیجه میشود که علم نفس به آن آلات علم حضوری است.

#### علم حضوری و فرا روی از سوژکتیویسم

علم حضوری را میتوان دلیل راهی دانست برای فرا رفتن از سوژکتیویسم و همه اقسام آن از قبیل ایده‌آلیسم<sup>۱۳</sup>، سولیپسیسم<sup>۱۴</sup> و شکاکیت.

اشکال بنیادی این سه نظریه و نظریه‌های مشابه آنها در تلقی و تعریف خاصی است که از علم پذیرفته

۱۲. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۵۲، همو، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۴.

13. Idealism

14. Solipsism

براساس این نظریه نفس انسان چیزی جز خود و تغییرات حاصله در نفس خود را نمیشناسد.

■ موجودات مادی از جهت حرکت  
قطعی آغاز و انجامشان از یکدیگر  
گسیخته است، ولی از جهت حرکت  
توسطیه، اجزاء آنها وجود جمعی  
دارند و همین وحدت و انسجام باعث  
حضور اینهاست، و در نتیجه باعث  
حضور و شعور و علم اینها خواهد بود.  
بنابراین هر موجودی عالم و علم است.

علم عین معلوم است و این دو نیز با جان عالم اتحاد  
وجودی دارند.

شاید گمان رود پذیرش علم حضوری منافاتی با  
اعتقاد به ایده‌آلیسم و سولیپسیسم ندارد. زیرا بر اساس  
سولیپسیسم نفس فرد یا تک تک افراد اصل اساسی  
است، و حتی اگر علم حضوری را نیز بپذیریم نمیتوان  
انکار کرد که بمدد نفس فردی به این علم دست  
می‌یابیم. مشابه همین سخن را درباره ایده‌آلیسم نیز  
میتوان گفت. فرد ایده‌آلیست ایده‌ها را اصیل می‌شمارد.  
این ایده‌ها اعمد از ایده‌های موجود در حریم نفس و  
ذهن انسانی و ایده‌های نفس کلی و جهانی. حال،  
اگر تماس انسان با این ایده‌ها از سنخ علم حضوری  
باشد باز هیچ‌گونه گردی بر دامن ایده‌ها نمیشیند،  
مخصوصاً اگر بپذیریم که ایده‌ها موجودات مجرد و  
معقولی هستند که در عالم عقول بیزمان و بیمکان  
قرار دارند و در مرتبه علت فاعلی اعیان و اشیاء مادی  
هستند.

فرد ایده‌آلیست میتواند بگوید براساس نظریه علم  
حضوری موضع و موقف ایده‌آلیستی من بمراتب  
بیشتر تقویت و تأیید میشود، زیرا با پذیرش علم  
حضوری علم به دو قسم حصولی و حضوری تقسیم  
میشود سر و کار علم حصولی با مفاهیم و تصورات یا  
همان ایده‌های ذهنی است، در علم حضوری نیز با  
ایده‌های معقولی تماس پیدا میکنیم که اصالت و  
حقیقت بیشتری دارند. پس دیگر چه لزومی برای  
فرض وجود عالم مادی بیرون از ذهن انسان و  
تصورات مربوط به آن باقی میماند؟

با این بیان ظاهراً علم حضوری نتوانسته است  
انسان را از گرفتاری به سولیپسیسم و ایده‌آلیسم نجات  
دهد. ولی این ظاهر امر است و چنین پنداری ناشی از  
عدم آشنایی دقیق و کافی با معنا و مفهوم علم حضوری

و ارائه کرده‌اند. این نظریه‌ها بر شالوده تفکر حصولی و  
مفهومی ساخته و پرداخته شده و بالیده‌اند. صحت  
این ادعا درباره شکاکیت کاملاً آشکار است. فرد  
شکاک در حصار مفاهیم و صورتهای ذهنی خود  
گرفتار است و از مطابقت آنها با واقعیت خارجی اظهار  
بی‌اطلاعی و تردید میکند. او نمیتواند و نمیخواهد از  
تفکر مفهومی و حصولی خارج شود، و اساساً جز مفهوم  
و صورتهای ذهنی حاصل از تجربه حسی هیچ مایه و  
پایه دیگری را برای حصول معرفت برسمیت  
نمیشناسد. از سوی دیگر، چون خطای حس و تفکر  
مفهوم محور و تصور بنیاد را دیده و مشاهده کرده  
است، لذا حکم به تعلیق معرفت یقینی میکند و این  
کار را بصواب نزدیکتر می‌یابد.

بدیگر سخن، شکاک که همواره، آگاهانه یا  
ناآگاهانه، ثنویت معلوم بالذات و معلوم بالعرض را  
پذیرفته است، در انطباق این دو دچار مشکل میشود.  
مشاهده اشتباهات عقل و خطاهای حس، مطابقت  
معلوم بالذات با معلوم بالعرض را بصورت مشکل  
لاینتحلی بر او مینمایاند. اما در علم حضوری این  
دوگانگی اعتباری فرو میریزد و انسان در ساحت  
معرفت بمرحله‌ی فراتر از مطابقت که همان مشاهده  
و حضور است بار می‌یابد. در علم حضوری مشهد



و دامنه و مستلزمات آن است. پیشتر بنقل از ملاصدرا براهینی را آوردیم که ثابت میکرد دامنه علم حضوری علاوه بر ذات فرد شامل مراتب عالی و دانی وجود نیز میشود. نفس انسان علاوه بر داشتن علم حضوری در مرتبه خیال و عقل در مرتبه حس و طبیعت نیز دارای علم حضوری است. آنجا اثبات شد که انسان قوا و آلات ادراکی خود را با علم حضوری درک میکند البته، نفس انسان در مرتبه‌یی از ذهن از این علم حضوری تصویربرداری میکند. بدین سان علم حضوری اولیه به مرتبه علم حصولی نزولی میکند و انسان می‌تواند بر اساس مفاهیم و ماهیات و تصورات به تفکر پردازد، تشکیل قضیه دهد، قیاس بسازد و به نتایج دست یابد.

جان کلام اینجاست که وقتی ثابت شد علم انسان در اصل و اساس از سنخ حضوری است دیگر فریبندگی ظاهری سولپسیسم و ایده‌آلیسم و طنزهای معرفتی آنها توان دلربایی و عقل فریبی نخواهند داشت. زیرا در علم حضوری معلوم را بنحوی درک کرده‌ایم که اصلاً مجالی برای شک و تردید در وجود واقعیت آن باقی نمی‌ماند. شک و تردید و خطا تا زمانی در ذهن و ضمیر انسان جولان میدهند و عرصه معرفت را غبارآلود و تیره می‌سازند که معلوم بالذات غیر از معلوم بالعرض باشد و امکان خطای در مطابقت پیش آید. ولی چنانکه اشاره شد، در علم حضوری این دوگانگی و ثنویت باطل از میان برمیخیزد، چرا که دیگر معلوم بالعرضی در کار نیست تا مسئله مطابقت به معضل لاینحلی تبدیل گردد.

بهتر است دلیل و بینه ملاصدرا بر حضوری بودن علم انسان به رویدادی جسمانی را مورد اشاره و تأکید قرار دهیم و عبارت خودوی را واگوییم. صدرالمتألهین برای اثبات مدعای خود به مثال و شاهد ملموس و

غیرقابل انکاری اشاره میکند که همه انسانها به دفعات آن را تجربه کرده‌اند. او میگوید هنگام زخم برداشتن و پارگی قسمتی از بدن عین تفرق و درد را مستقیماً و بلاواسطه درک میکنیم نه بواسطه صورت ذهنی‌یی که از آن برای ما حاصل شده است.

و مما یوکد ان لنا علوماً نحتاج فیها الی صورة اخرى غیر حضور ذات المدرک، ما قیل من انا نتألم بتفرق اتصال وقع فی عضو من اعضائنا و نشعر به، و لیس ذلک بأن تفرق الاتصال یحصل له صورة أخرى فی ذلک العضو او فی غیره، بل المدرک نفس تفرق الاتصال و الالم المحسوس بذاته لا بصورة تحصل منه، فیدل علی أن من الاشياء المدرکه ما یکفی فی ادراکه مجرد حضور ذاته للنفس، اولامر له تعلق حضوری خاص بالنفس.<sup>۱۵</sup>

مطلب را میتوان بصورت ریشه‌یی تری نیز بررسی کرد، بدین بیان که ایده‌آلیسم، سولپسیسم و شکاکیت در اصل پی آمدها و ظهورات مختلف سوبژکتیویسم هستند. اگر بتوان بمدد تعلیم علم حضوری خلل و کاستیهای سوبژکتیویسم را نشان داد و بر آن غلبه کرد همزمان از این سه نظریه بر آمده از سوبژکتیویسم نیز فراتر رفته و بر آنها چیره شده‌ایم.

### سوبژکتیوکسیسم: ارزیابی انتقادی از منظر صدرایی

سوبژکتیویسم، بر اساس معنا و مفهوم رایج و متداول، باور و تأکید بر اینستکه هر شخصی دارای ذهنیت خاصی است و ذهنیت وی بر اساس علایق و سلیق فردی از ذهنیت اشخاص دیگر متمایز است. در این معنا از سوبژکتیویسم صدق و کذب احکام وابسته به ذهن شناسنده، و بعبارت دیگر، وابسته به باورها

۱۵. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، ص ۱۳۳.

## ■ علم نفس

### به قوا و آلات و حواس

### خود نمیتواند علم حصولی ناشی

از صورتهای ذهنی باشد، زیرا برای کسب

آن علم حصولی، لازم است نفس قوا و

آلات را بکارگیرد و بکارگیری اینها

فرع بر علم به خود این قوا

و آلات است.

..... ◊ .....

خواستها و گرایشهای فرد است. بر این اساس، انسان به دو نحو میتواند سوژکتیویست بشمار رود: یک) احکام و گزاره‌ها را احکام و گزاره‌هایی درباره احساسات، تمایلات، و رهیافتهای خود بداند؛ دو) از بن و بنیاد درست یا نادرست بودن احکام و گزاره‌ها را انکار کنیم و مدعی شویم که احکام و گزاره‌ها صرفاً شکل تغییر یافته‌ی بی‌بیان احساسات، تمایلات، باورها و رهیافتهای شخصی هستند. مؤلف کتاب هایدگر و استعلا، سوژکتیویسم را از منظر هایدگر توضیح میدهد و مینویسد:

سوژکتیویسم معنای دقیقتر، ریشه‌ی‌تر و جامعتری نیز دارد که هایدگر بخوبی آن را توضیح میدهد. سوژکتیویسم در معنای هایدگری آن عبارت از قول به اینستکه حقیقت و ذات آدمی آگاهی و دانندگی است، و اینکه فاعل شناسا یا ناطق بودن آن چیزی است که انسان را از سایر موجودات متمایز میسازد. منظور هایدگر اینستکه در طول تاریخ مابعدالطبیعه ناطق بودن، یعنی صاحب نطق و آگاهی [حصولی] بودن، بمنزله حقیقتیترین فصل ممیز انسان از سایر موجودات فرض شده، و رابطه ادراکی [بمعنای متعارف و

معمول ادراک] با عالم، بنیاد هر رابطه دیگری میان آدمی با جهان، با اشیاء با دیگران و با خودش تصور شده است... ابژکتیویسم در معنای هایدگری آن، برخلاف سوژکتیویسم در معنای کلی و رایج آن، نه در برابر سوژکتیویسم، که مطابق آن همه احکام از جمله احکام اخلاقی و زیبایی‌شناختی بنحو عینی و مستقل از رهیافتهای ذهنی و درونی شخص صادق یا کاذب هستند، بلکه در برابر قول به استعلا بمنزله بنیادیتترین ویژگی ساختار وجودشناختی آدمی، قرار میگیرد... مطابق این تلقی از سوژکتیویسم در تفکر هایدگر مفهوم سوژکتیویسم با مفهوم مابعدالطبیعه مساوق میگردد تا آنجا که ما میتوانیم تاریخ مابعدالطبیعه را بمنزله تاریخ بسط سوژکتیویسمی تلقی کنیم که در تفکر بنیانگذاران مابعدالطبیعه، یعنی سقراط و افلاطون، مستتر بوده و در سنت دکارتی به نقطه اوج خود میرسد.<sup>۱۶</sup>

ایشان در جای دیگری از کتاب خود فلسفه اسلامی را هم گرفتار سوژکتیویسم معرفی کرده و تا آنجا پیش میروند که علم حضوری را نیز در دایره تنگ سوژکتیویسم جای میدهند.

مسئله و موضوع علم یکی از مهمترین مسائل در فلسفه اسلامی، بویژه در فلسفه صدرایی، است. هنگام موضعگیری و اظهار نظر نقادانه در اینگونه مسائل باید دست به عصا بود. برخی از اندیشمندان و اساتید فلسفه غرب ظاهراً به این نکته مهم توجه و التفات ندارند که در فلسفه صدرایی علم از بن و بنیاد

۱۶. عبدالکریمی، بیژن، هایدگر و استعلا، تهران: نقد فرهنگ،

■ وقتی ثابت شد علم انسان در اصل و اساس از سنخ حضوری است دیگر فریبندگی ظاهری سولپسیسم و ایده‌آلیسم و طنزیه‌های معرفتی آنها توان دلربایی و عقل فریبی نخواهند داشت. زیرا در علم حضوری معلوم را بنحوی درک کرده‌ایم که اصلاً مجالی برای شک و تردید در وجود واقعیت آن باقی نمی‌ماند.

نمیتوان آن را طبیعت کلی جنسی یا نوعی دانست. از اینرو، نمیتوان آن را از طریق فصول مختلف به انواع گوناگون تقسیم کرد. حکم علم همان حکم وجود است. همانطور که وجود با پذیرفتن قیود مختلف یا بواسطه شدت و ضعف در مراتب تشکیکی خود کثرت خاصی را میپذیرد، علم نیز بر همین نمط تشکیک میپذیرد و علم حصولی مراتب پایین آن را تشکیل میدهد که در بدو امر علم مینماید. صدرا در کلام دیگری باز تأکید میکند که نباید علم را بمعنای سوژکتیویستی آن توصیف و تفسیر کرد؛ زیرا خارج از مقوله بوده و جنس منطقی ندارد. بنابراین با تور مفاهیم و مهارت نظری نمیتوان حقیقت را فراچنگ آورد.

العلم عندنا كما مرّ مراراً نفس الوجود الغير المادی، و الوجود لیس فی نفسه طبیعة کلیة جنسیة او نوعیة حتی ینقسم بالفصول الی الانواع او بالمشخصات الی الاشخاص او بالقیود العرضیة الی الاصناف بل کل علم هویة شخصیة بسیطة غیر مندرجة تحت معنی کلی ذاتی؛ فتقسیم العلم عبارة عن تقسیم المعلوم

۱۷. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۳۲۳.

۱۸. همان، ص ۴۱۲.

معنای دیگری پیدا میکند، بطوریکه نهایتاً با وجود یکی میشود، آنهم با مراتب عالی وجود. در حکمت متعالیه علم دیگر تحت هیچ یک از مقولات نمیگنجد، نه از مقوله اضافه است، نه از مقوله کیف نفسانی. شاید واگویه عبارت زیر از اسفار برای اثبات نقص ذهنگرا دانستن ملاصدرا کافی باشد. صدرا میگوید:

العلم لیس امراً سلبیاً کالتجرد عن المادة و لا اضافیاً بل وجوداً، و لا کل وجود بل وجوداً بالفعل لا بالقوة و لا کل وجود بالفعل بل وجوداً خالصاً غیر مشوب بالعدم، و بقدر خلوصه من شوب العدم یكون شدة كونه علماً.<sup>۱۷</sup>

ملاصدرا در این عبارت فهم و معنای خاصی از علم ارائه میدهد که در سنت فلسفه اسلامی و غربی بیسابقه است. ایشان علم را نه صرف ادراک تصویری و تشکیل قضیه و صدور حکم، بلکه عین وجود میدانند، آنهم نه وجود بالقوه بلکه وجود بالفعل، و باز تأکید میکند که علم هر وجود بالفعلی هم نیست، بلکه وجود خالص عاری از آمیختگی با عدم است. صدرا علم را عین وجود می‌شمارد و چون از نظر او حقیقت وجود قابل تعریف نیست، درباره علم نیز این حکم را صادق میدانند، زیرا معتقد است حقیقت علم فاقد ماهیت بوده، یا بتعبیر دیگر، انیتش عین ماهیتش است.

یشبه ان یكون العلم من الحقائق التي انيتها عين ماهيتها و مثل تلك الحقائق لا يمكن تحديدها اذا الحدود مركبة من اجناس و فصول و هي امور كلية، و كل وجود متشخص بذاته، و تعريفه بالرسم التام ايضاً ممتنع كيف و لا یشی أعرّف من العلم.<sup>۱۸</sup>

علم از نظر ملاصدرا وجود غیرمادی است و

## ■ میتوانیم

تاریخ مابعدالطبیعه را  
بمنزله تاریخ بسط سوپژکتیویسمی  
تلقى کنیم که در تفکر بنیانگذاران  
مابعدالطبیعه، یعنی سقراط  
و افلاطون، مستتر بوده  
و در سنت دکارتی  
به نقطه اوج خود میرسد.

العلم الحصولی اعتبار عقلی یضطر الیه العقل  
مأخوذه من معلوم حضوری هو موجود مثالی  
او عقلی حاضر بوجوده الخارجی للمدرک.<sup>۱۹</sup>  
پیش از علامه خود صدرالمآلهین بر این نکته  
تصریح کرده است:

فالعلم الحضوری هو اتمّ صنفی العلم، بل  
العلم فی الحقیقه لیس الا هو.<sup>۲۰</sup>  
اگر بر این تصریحات درباره حقیقت علم و انحصار  
علم در علم حضوری و تقدم رتبی و زمانی علم  
حضوری بر مفهوم سازی و تفکر قیاسی و مفهومی،  
این نکته را نیز اضافه کنیم که در نظر ملاصدرا وجود  
مطلقاً عین علم و شعور است، باید اذعان کنیم که  
صدرا بر اساس اصول و مبانی خاص خود فلسفه  
بدیعی را پایه گذاری کرده که متعاطی فلسفه را به  
ساحتی فراتر از محدوده فلسفه پردازیهای متعارف  
رهنمون میشود.

عندنا أنّ الوجود مطلقاً عین العلم و الشعور  
مطلقاً<sup>۲۱</sup>

۱۹. همان، اسفار، ج ۳، ص ۴۱۶.

۲۰. علامه طباطبایی، نهایه الحکمه، ص ۲۹۶.

۲۱. ملاصدرا، المبدأ والمعاد، ص ۱۳۵.

۲۲. همو، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۱۹۱.

لاتحاده مع المعلوم کاتحاد الوجود مع الماهیه،  
و هذا معنی قولهم العلم بالجواهر جوهر و العلم  
بالعرض عرض،.... فعلى هذا نقول انّ من  
العلم ما هو واجب الوجود بذاته و هو الاول  
تعالی بذاته الذی هو عین ذاته، و منه ما هو  
ممکن الوجود بذاته و هو علم جمیع ما عداه.<sup>۱۹</sup>  
از آنجا که علم عین وجود است و وجود دارای مراتب  
مختلف بوده، در مرتبه بی جوهر و در مرتبه بی دیگر  
عرض، در مرتبه بی واجب و در مرتبه و مراتبی ممکن  
است، علم نیز در مراتب مختلف و با توجه به معلوم  
خود جوهر و عرض و واجب و ممکن خواهد بود.

بیتریدید با این تصریحات ملاصدرا درباره علم که  
آن را حقیقتی ذومراتب و وجود خالص غیرمشوب به  
عدم میداند و حتی مرتبه عالی آن را واجب الوجود  
میشمارد، نمیتوان تلقی متعارف از علم را به صدرا  
نسبت داد و فلسفه او را گفتار سوپژکتیویسم دانست.  
بر اساس تعلیم ملاصدرا، علم حضوری مقدم بر  
تصور و تصدیق و عالیتر و صافتر از آن دو و بنیاد و  
شالوده آنهاست. انسان در علم حضوری درگیر نوعی  
عمل و کنش وجودی صرف است. حقیقت علم  
حضوری چنانکه از عنوانش پیداست نوعی  
آشکارگی و ظهور مرتبه بی از وجود بر مرتبه دیگری از  
وجود است، که هیچگاه برای تفکر مفهومی قابل  
حصول نیست، چرا که علم حضوری عین وجود  
است و آنچه از وجود در ذهن می آید مفهوم آنست نه  
حقیقت آن.

وقتی مطالب روشنتر میشود که در می یابیم از نظر  
ملاصدرا و پیروان او، علم حقیقی منحصرأ و فقط  
علم حضوری است و علم حصولی صرفاً نوعی اعتبار  
است که عقل ناگزیر از اعتبار آن است. علامه  
طباطبایی تصریح میکنند که:

## نتیجه

فلسفه صدرایی به یمن طرح و تبیین قوی و مدلل نظریه علم حضوری و حقیقت علم و تعقل، هم از سوپژکتیویسم و هم از پیامدهای سه‌گانه آن، یعنی شکاکیت، ایده‌آلیسم و سولیسیسم، فراتر رفته است. حکمت متعالیه می‌آموزد که انسان می‌تواند واقعیت و حقیقت موجودات را بواسطه نوع اصیل ارتباط ما قبل مفهومی، ادراک یا بتعبیر دقیقتر، شهود کند. بدین‌سان دیگر مجالی برای شکاکیت افراطی و دائمی باقی نمی‌ماند، زیرا بر خلاف تفکر نظری و حصولی که بر مدار و محور مفاهیم و تصورات ذهنی شکل می‌گیرد و میان معلوم بالذات و معلوم بالعرض شکاف عبورناپذیری فرض می‌کند، شکافی که شکاکیت از دل آن برمیخیزد، در علم حضوری واقعیت و وجود خود شی یا نزد عالم حاضر میشود یا عالم به محضر آن میرسد. بدین معنی که نفس در مرتبه تجرد مثالی خود نسبت به معلومات حسی و خیالی قیومیت دارد و آنها نزد نفس حاضرند، یا بارتقا وجودی به عالم عقل بار می‌یابد و به محضر مجردات تام عقلی میرسد و حضوراً آنها را مشاهده میکند.

در علم حضوری شی فی نفسه و نومننی که بادعای کانت<sup>۳۳</sup> خارج از دسترس تفکر نظری است، از میان می‌رود و خود شیء با واقعیت اصلیش نزد عالم، که دیگر سوژه مفهوم‌اندیش صرف نیست، حضور می‌یابد. بدین ترتیب ایده‌آلیسم نیز پشت سر گذاشته میشود، زیرا انسان در این مرحله دیگر با تصورات و مفاهیم ذهنی خود، که دستمایه ایده‌آلیسم است سروکار ندارد. تصورات و مفاهیم ذهنی انسان بعد از علم حضوری و تماس وجودی با واقعیات عینی شکل می‌گیرند.

خاستگاه و سرچشمه ایده‌آلیسم آنجا بود که یا

## ■ صدرا

علم را عین وجود می‌شمارد  
و چون از نظر او حقیقت وجود قابل  
تعریف نیست، درباره علم نیز این حکم  
را صادق میداند، زیرا معتقد است  
حقیقت علم فاقد ماهیت بوده،  
یا بتعبیر دیگر، انیتش عین  
ماهیتش است.

اندیشیده و سوژه خود را در حصار تصورات و مفاهیم ذهنی محصور میدید و یا کل هستی را ایده‌ها و تصوراتی می‌پنداشت که از نفس یا عقل کلی صادر شده‌اند. در فلسفه صدرایی نه تنها این ایده‌ها و تصورات دارای مرتبه خاصی از وجود بشمار می‌آیند، که آگاهی از آنها فقط براساس علم حضوری و تماس وجودی مستقیم قابل تبیین است، بلکه برای هستی علاوه بر ایده‌ها و تصورات مراتب دیگری نیز اثبات میشود که انسان میتواند متناسب با استعدادها و توان خود با موجودات آن مراتب تماس وجودی و ارتباط حضوری برقرار کند.

خلاصه سخن اینک:

یک) براساس اصالت و وحدت وجود، کل هستی را وجود واحدی پرکرده است که دارای شئون مختلف و ذومراتبی است. یعنی هرآنچه در عالم هستی مورد اشاره حسی یا خیالی یا عقلی قرار می‌گیرد مرتبه‌یی از مراتب وجود یا شأنی از شئون وجود بوده و جای بر تخلخل عدم در میان موجودات نیست.

دو) این وجود با همه شئون ذومراتب خود مطلقاً علم و شعور است:

23. Kant



### ■ در نظر ملاصدرا

#### وجود مطلقاً عین علم و شعور

است، او فلسفه بدیعی را پایه‌گذاری کرده

که متعاطی فلسفه را به ساحتی فراتر

از محدوده فلسفه پردازیهایی

متعارف رهنمون میشود.

ان الوجود مطلقاً عین العلم و الشعور مطلقاً، و  
لهذا ذهب العارفون الالیهیون الی ان  
الموجودات کلها عارفة بربها ساجدة لها.<sup>۲۳</sup>  
سه) علم حصولی اعتبار عقلی بوده، و علم در  
حقیقت همان علم حضوری است:

فالعلم الحضوری هو اتم صنفی العلم، بل العلم  
فی الحقیقة لیس الا هو.<sup>۲۵</sup>

چهار) علم حضوری دارای اقسام مختلفی است،  
که عبارتند از علم مجرد به ذات خود، علم نفس به  
شئون خود، علم علت به معلول، علم معلول به علت  
و علم معالیل هم‌رتبه با یکدیگر.

پنج) مراتب وجود در یک تقسیم کلی به سه مرتبه  
مادی، خیالی و عقلی تقسیم میشود، بطوریکه بین  
این مراتب ارتباطی از نوع ارتباط علی و معلولی وجود  
دارد.

شش) انسان بعنوان عالم صغیر دارای سه مرتبه  
مادی یا حسی، خیالی و عقلی است، که با هر یک از  
این مراتب میتواند با مراتب و عوالم سه‌گانه وجود  
تماس وجودی داشته باشد.

با توجه به نکات فوق میتوان گفت: انسان بعنوان  
موجودی بهره‌مند از مرتبه‌یی از مراتب وجود یا شأنی  
از شئون وجود واحد فراگیر، اولاً، با تمام مراتب و

شئون موجود واحد فراگیر دارای پیوند وجودی با  
واسطه یا بیواسطه است؛ ثانیاً، متناسب با مرتبه  
وجودی خود به واسطه بهره‌مندی از سه مرتبه حسی  
و خیالی و عقلی میتواند با سه مرتبه مادی، خیالی و  
عقلی عالم هستی تماس داشته باشد؛ ثالثاً، این تماس  
از نوع تماس وجودی و حضوری خواهد بود، زیرا،  
چنانکه پیشتر اشاره شد، علم حصولی اعتبار عقلی  
است که عقل ناگزیر و مضطر از اعتبار آن است و علم  
در حقیقت چیزی جز علم حضوری نیست؛ رابعاً،  
علم حضوری انسان به عالم مادی، مثالی و عقلی با  
توجه به قسم پنجم علم حضوری، که علم حضوری  
معالیل هم‌رتبه به یکدیگر است، قابل توجیه است.  
بدین معنی که نفس انسان با توجه به مراتب سه‌گانه  
حسی، خیالی و عقلیش میتواند به مخلوقات مادی و  
خیالی و عقلی علم حضوری پیدا کند. در این فرایند  
شناختی ساحت نفسانی انسان محضر حضور برخی  
از موجودات (موجودات مثالی حسی و خیالی)  
میشود، و بنوبه خود بواسطه حرکت جوهری و تکامل  
وجودی به محضر مرتبه دیگری از موجود (موجودات  
مجرد عقلی) میرسد و آنها را در مراحل اولیه تجرد  
عقلی از دور و پس از نیل به تجرد تام عقلی از نزدیک  
مشاهده و شهود میکند.

بدین ترتیب، در فلسفه صدرایی علاوه بر فراوری  
از شکاکیت و ایده‌آلیسم، سولیسیسم نیز پشت‌سر  
گذاشته میشود. زیرا براساس مبانی هستی‌شناختی  
حکمت متعالیه، انسان محصور در نفس خود  
نیست، بلکه بواسطه مراتب و شئون مختلف نفس با  
واقعیات عینی و خارجی دارای تماس حضوری و  
وجودی است.

۲۴. همانجا.

۲۵. ملاصدرا، المبدأ والمعاد، ص ۱۳۵.